**مبانی هویت ایرانی در روایات ملی ایران**

**کلثوم غضنفری**

استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

k.ghazanfari@ut.ac.ir

**سامان روزبهانی**

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

Saman.rouzbahani@ut.ac.ir

**چکیده**

روایات ملی ایران، روایات تاریخی مربوط به ایران باستان است که پیش از پژوهش­های نوین تاریخی از سوی ایرانیان به­عنوان تاریخ ملی و واقعی خویش پذیرفته‌شده و ضمن آن اساطیر، حماسه، تاریخ و روایات شفاهی با یکدیگر آمیخته‌شده بود. عموم این روایات که شاهنامه فردوسی مهم­ترین آن­هاست از قرن چهارم تا هفتم هجری به‌صورت نظم یا نثر مکتوب شده­اند. در این روایات مردم، مرزها و سرزمین ایران از هویت منحصربه‌فرد تاریخی برخوردار است، که ریشه­های آن به دوران اوستایی بازمی‌گردد و در بستر زمان به‌تدریج جوانب دیگری یافته و دستخوش دگرگونی و تغییراتی شده است. وجه تمایز مقاله حاضر در مقایسه با پژوهش­های پیشین تأکید بر تاریخ ملی ایران در کنار دیگر شواهد تاریخی است که طی آن مبانی هویت ایرانی در روایات ملی ایرانیان بررسی خواهد شد. افزون بر آن سیر تاریخی این مؤلفه‌ها در دیگر منابع تاریخی نیز موردپژوهش قرار خواهد گرفت. بررسی­ها نشان می­دهد که تاریخ ملی ایران بر شش مورد اصلی به‌عنوان مؤلفه‌های هویت ایرانی تأکید دارد: آگاهی نسبت به سرزمین مشترک، نژاد، صفات و حس برتری قومی، دین و جهان‌بینی ایرانی.

واژگان کلیدی: تاریخ ملی، هویت ایرانی، آریاییان، ایران­شهر.

**مقدمه**

# هویت به معنای متعارف خود نوعی وجه تمایز و تشخص فردی، قومی و ملی است که به‌صورت طبیعی و در بستر زمان ایجاد می­شود و دارای سطوح مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، روانی، مذهبی و... است. این واژه در انگلیسی به‌صورت *Identity*و به معنای هستی، وجود، ماهیت و سرشت است. از مؤلفه‌های ایجادکننده هویت در سطح ملی می­توان به سرزمین و اساطیر مشترک، حس وابستگی یا تعلق، جهان‌بینی، فرهنگ، دین و خلقیات مشترک اشاره کرد. هویت می­تواند به‌صورت اصیل و در بستری طبیعی ایجاد شوند یا امری جعلی باشد و به ملت یا گروه­های خاصی تحمیل گردد. پیرامون شکل­گیری هویت ملی سه نظر کلی وجود دارد، نخست اینکه ملت و هویت ملی را برساخته­­ی دوران جدید و قرون هجدهم و نوزدهم می­داند، دوم نگرش آن را ناسیونالیسم رمانتیک قلمداد کرده و ملت­ها و هویت آن­ها را امری قدیم و ازلی معرفی می­کند و درنهایت سومین نگرش ضمن پذیرش مدرن بودن مفهوم ملت، ریشه­های تاریخی ملل به­ویژه ملل کهن‌سال را نیز مدنظر قرار می­دهد.

غرض از روایات ملی، روایاتی است که پیش از پژوهش­های نوین تاریخی از سوی ایرانیان به­عنوان تاریخ واقعی خویش پذیرفته‌شده بود و از دوران اسطوره­ای تا پایان ساسانی را در برمی­گرفت. این تاریخ شامل روایت­های تاریخی، اساطیر، حماسه و داستان است که عمدتاً در دوران بعدی بر اساس متون و گزارش‌های باستانی نقل‌شده است. منظور از هویت ایرانی در اینجا، حس ایرانی بودن یا به عبارتی تمایزات ویژه مردم ایرانی در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و جهان­نگرانه است. هدف از پژوهش حاضر این است که هویت مردم ایران به‌عنوان وارثان کشوری کهن‌سال که ریشه­­های اسطوره­ای و تاریخی آن به هزاران سال پیش بازمی­گردد موردپژوهش قرار گیرد، و ضمن شناسایی مهم­ترین مؤلفه‌های هویتی، سیر تاریخی آن‌ها را نیز موردبررسی قرار دهد. فرضیه پژوهش بدین شرح است که تاریخ ملی ایران در بحث مؤلفه‌های هویتی تأکید عمده را بر بحث سرزمین، نژاد و دین مشترک قرار داده است.

در مورد هویت ایرانی در تاریخ ایران پیش‌تر آثاری منتشرشده اما تفاوت عمده مقاله حاضر تأکید بر تاریخ ملی است که باید بین آن و تاریخ ایران تمییز قائل شد. از مهم‌ترین آثاری که می­توان به‌عنوان پیشینه ذکر کرد اثر گراردو نیولی[[1]](#footnote-2) است که از نخستین پژوهش­ها پیرامون هویت ایرانی است و آن را در تاریخ ایران موردبررسی قرار داده است. وی ضمن بررسی اسناد از دوران اوستایی تا روزگار ساسانیان، هویت ایرانی را برساخته اوایل دوران ساسانی می‌داند. او قائل به‌نوعی هویت قومی از دوران اوستایی است که بیشتر بیانگر معانی فرهنگی در حوزه­هایی چون مذهب است و با بررسی اسناد مکتوب ایرانی به این نتیجه می­رسد که در روزگار هخامنشی و اشکانی این هویت قومی و مذهبی آن‌چنان‌که باید موردتوجه نخبگان جامعه قرار نگرفته است و تنها با آغاز روزگار ساسانیان و تحت تأثیر روم، هویت ایرانی به معنای ملی آن پدیدار می­شود. علیرضا شاپور شهبازی در پاسخ به اثر نیولی مقاله­­ای[[2]](#footnote-3)نگاشت و با بررسی دقیق واژگان و عبارات اوستایی، پارسی باستان، یونانی و... پیرامون آریاییان، هویت ایرانی را امری کهن و مربوط به روزگار اوستایی دانست. که در بستر تاریخ امتداد داشته است و درنهایت به‌صورت کاملاً برجسته در دوران ساسانیان تبلوریافته است. وی شکل­گیری هویت ایرانی را قرن­ها پیش از شکل­گیری هویت یونانی و رومی می­داند. ترجمه فارسی این مقاله بعدها در کتاب *هویت ایرانی* به چاپ رسید. در ادامه این بحث احمد اشرف طی مقاله­ای با عنوان هویت ایرانی در قرون میانه اسلامی[[3]](#footnote-4) به مؤلفه‌های هویت ایرانی در روزگار اسلامی پرداخت و به تداوم و پویایی آن در قرون میانه اسلامی، نقش زبان و ادبیات و جنبش­های شعوبی و آیین‌ها و... از روزگار خلافت تا دوران صفوی و همچنین نقش مذهب تشیع در این امر توجهی خاصی نشان داد. وی هویت ایرانی را امری کهن و مربوط به روزگار ایران باستان می­داند که در دوران اسلامی نیز تداوم‌یافته است. این مقاله با ترجمه فارسی به همراه افزوده‌هایی در کتاب *هویت ایرانی* به چاپ رسید. از دیگر آثار قابل‌توجه هویت ایرانی در شاهنامه اثر ابوالفضل خطیبی است که نویسنده پس از اشاره به متون کهن ایرانی و طبقه‌بندی ادوار اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی و بحث پیرامون حافظه تاریخی ساسانیان، با تأکید در نقش روزگار انوشیروان در گرداوری روایات کهن و خداینامگ، به اهمیت شاهنامه فردوسی و ذکر کوتاه بن­مایه­های هویت ایرانی در آن می­پردازد.

**مبانی هویت ایرانی در روایات ملی ایران**

**-آگاهی نسبت به سرزمین مشترک**

هندو ایرانیان نگرش جغرافیایی ویژه­ای داشتند که بر اساس آن جهان خود را به هفت بوم[[4]](#footnote-5) یا کشور[[5]](#footnote-6) تقسیم می‌شدند که تنها قسمت­های میانی آن در آغاز مسکونی به شمار می­رفت (افکنده و عالفر، 1395)، و امتداد این نگرش باستانی را تا قرون متأخر اسلامی شاهد هستیم. بر اساس این نگرش قسمت میانی یا آن‌گونه که در اوستا یادشده است «خونیرث»[[6]](#footnote-7) نخستین بخشی است که انسان‌ها در آن زندگی می­کردند و از این نقطه به‌واسطه سوارشدن بر گاو هَیدیوش[[7]](#footnote-8) یا سریسوگ[[8]](#footnote-9) و گذر از دریای اسطوره­ای فراخکرت[[9]](#footnote-10) به سرزمین­های شش­گانه دیگر مهاجرت کردند (بندهش، 9: 154). مطابق باورهای کهن بخش میانی جهان یا خونیرث به‌تنهایی به‌اندازه شش بخش دیگر بود (همان، 70). از این سرزمین­ها در اوستا (بنگرید به: رشن یشت: 9-15؛ وندیداد: 19،39؛ ویسپرد 5،1) به‌صورت جداگانه و گاه همراه با یکدیگر یادشده است:

مهر توانا بر ارِزَهی[[10]](#footnote-11)، سَوَهی[[11]](#footnote-12)، فرَدَذَفشو[[12]](#footnote-13)، ویدَذَفشو[[13]](#footnote-14)، وُاوروجَرِشتی[[14]](#footnote-15)، وُاوروبَرِشتی[[15]](#footnote-16) و بر این خونیرث[[16]](#footnote-17) درخشان، پناهگاه آرامبخش و بی­گزند و آرامگاه ستوران و چهارپایان بنگرد (Gershevitch,1959: 81-80).

مطابق با باورهای ایرانیان خونیرث جایگاه تخمه ایرانیان و اقوام پیرامونی بوده است (همان). نام این منطقه گاه به‌صورت «خنارث»، تا قرون بعدی و نیز در دوران اسلامی در خاطره ایرانیان باقی‌مانده است (طبری،ج1، 1352: 154).

بر اساس باور ایرانیانِ دوران اوستایی،تقسیم­بندی دیگری از جهان پیرامونی نیز وجود داشت که برخلاف تقسیم اسطوره­ای جهان به هفت بوم، نوعی تقسیم­بندی مبتنی بر حقایق جغرافیایی به شمار می­رود،که بر مبنای آن شانزده سرزمین نام‌برده شده است، که نخستین و والاترین آن‌ها «ایران ویج»[[17]](#footnote-18) خاستگاه نژاد بشر به‌ویژه نژاد آریاییان بود و شریف­ترینِ سرزمین­ها ازنظر ایرانیان به شمار می‌رفته است (وندیداد، 1:3)، که محل وقوع رخدادهای مهم و ازجمله دیدار زردشت با بهمن امشاسپند، محل گفتگوی جمشید با اهوره مزدا و انجمن ایزدان پیرامون رویارویی با سرما و ساخت ورجمکرد، سرودن نیایش «اهون وَئریه»[[18]](#footnote-19) برای نخستین بار، آفریدن گاو یکتا آفریده و کیومرث و موارد دیگر بوده است(تهامی و کاویانی راد، 1394).

بنابراین می‌توان گفت ایرانیان از روزگار اوستایی نه‌تنها نگاه جغرافیایی اسطوره­ای خاصی به جهان خود داشتند بلکه سرزمین خود یعنی خونیرث و نیز ایران ویج را دارای جایگاه میانی و محوری در جهان و محل وقوع رخدادهای بزرگ می­دانستند طبق باوری جهانی که در عموم ادیان جهان دیده می‌شود این منطقه به‌مثابه ناحیه مرکزی از تقدس و نوعی سپندینگی برخوردار بود (الیاده، 1394: 352). در متون ایرانی سرزمین و ممالک آریایی با استفاده از صفت درخشان موردستایش قرارگرفته است (وندیداد، 1:19) و آن را از سرزمین‌های دیگر جدا قلمداد می‌کردند. مردم و سرزمین‌های آریایی نه‌تنها موردحمایت خدایان قرار داشتند (مهریشت، بند 4) بلکه در برابر بسیاری از بلایای طبیعی و انسانی از پشتیبانی ایزدی برخوردار بودند (بهرام یشت، بند 48). مهریشت پیرامون جغرافیای سرزمین‌های آریایی اطلاعات جالب‌توجهی به دست می­دهد: «آن جایی که دریاهای عمیق و وسیع واقع است، آن جایی که رودهای پهن قابل کشتی­رانی با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به‌سوی مرو، هرات، به‌سوی سغد (گَوَ) و خوارزم شتابند» (یشت­ها، ج1، : 431).

مصنفان اوستا در رام­یشت برای کیخسرو از عبارت «قهرمان کشورهای آریایی و استحکام‌بخش امپراتوری»[[19]](#footnote-20) (همان، 65) استفاده کرده­اند که به‌درستی می­توان آن را به وجود سرزمین و کشور ویژه آریاییان تعبیر نمود. بنابر عقیده گرشویچ مبتنی بر مندرجات مهریشت ( بندهای 87،18،17) جز نخست عبارت –*daiŋhusati*که در مرحله پنجم پس از -*nmānō-paiti*یا سرپرست خانه،-*vispaiti*یا سرپرست خاندان،-*zantupaiti*یا سرپرست قبیله و -*daiŋhupaiti*یا فرمانروای سرزمین قرار دارد، معنای یک منطقه وسیع همانند واژه لاتینی *Imperium*را می­رساند و بنا بر محتوای بند 87 مهریشت عبارت یادشده به معنای امپراتوری هست (شهبازی، 64، 1395). شایان‌ذکر است که عبارت سرزمین‌های آریایی در یشت ها به فراوانی به چشم می­خورد (برای نمونه بنگرید به: آبان یشت، بند42؛ فروردین یشت، بند 43؛ بهرام یشت، بند 50 و...).

مندرجات پیرامون جغرافیای حقیقی به‌شدت ناقص است و تنها در دوران بعد با مرزهای دقیق­تر سرزمین آریایی­ها یا به عبارتی، ایران آشنا می­شویم. شاهدی که نشان می­دهد ایرانیان در روزگار هخامنشیان با نگرش هفت­گانه اوستایی آشنا بودند، یک متن آرامی است. بر اساس پاپیروسی آرامی از قرن 5 ق.م یعنی دوران داریوش یکم، فرمانده دژ ایرانیان در آسوان مصر، به نام وهیادرنگ دارای عنوان *hptḥpt*ʾبوده است که صورت ایرانی*haftaxʷapāta* را بازتاب می­دهد (به معنای خدایگان یک‌هفتم، و بیانگر تقسیمات نظامی به هفت بخش است(Pirart, 1992: 43).مطابق نظر دریایی این نگرش درست نیست، چه آن‌که بر اساس آن می‌بایست مصر میان سرزمین‌های خونیرث یا به عبارتی سرزمین‌های قابل سکونت قرار می‌گرفت (دریایی، 1397: 17). اما باید توجه داشت که ایرانیان در دوران ساسانی و شاید پیش‌تر در دوران هخامنشی، نام سرزمین­های پیرامونی خونیرث را بر سرزمین‌های واقعی دنیای خود نام‌گذاری و جایابی کردند که نمونه آن در *التفهیم* بیرونی ارائه‌شده است. به هر ترتیب در بخش­بندی­های رسمی دوران هخامنشیان نشانه­ای از تقسیمات فوق یعنی تقسیم جهان به هفت بوم و نیز تقسیمات شانزده­گانه دیده نمی‌شود و تقسیمات سرزمینی در واحدهایی تحت عنوان دهیو[[20]](#footnote-21) صورت می­گرفته است که بناتر اطلاعات کتیبه شناسی تعداد آن­ها از 23 تا 31 دهیو متغیر است (لکوک، 1389: 139).

اما اطلاعات پراکنده­ای پیرامون جهان آریایی در این دوران نیز موجود است، مطابق تواریخ هرودت، مادها، پیش‌تر خود را آریایی Άρταĩoi می­نامیدند:«فرمانده آنان (یعنی مادها) تیگران هخامنشی بود. روزگاری همه‌جا به آنان آریایی­ها می­گفتند، اما هنگامی‌که مدیا [یا «مدوس»] اهل کلخیس از آتن نزد آریایی­ها آمد، آنان نیز نام خود را تغییر دادند...» (هرودوت 7: 62).این در حالی است که داریوش در کتیبه بیستون، پارس­ها را ذیل گروه بزرگ آریایی[[21]](#footnote-22) و آریایی­تبار[[22]](#footnote-23) قرار می­دهد، و بعدها خشایارشا نیز به تبعیت از داریوش از این عبارات استفاده می­کند: «من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان از تمام تبارها، شاه روی این زمین بزرگ تا دوردست، پسر ویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، *آریایی، از تبار آریایی*» (لکوک، 1389، Dna:2).داریوش همچنین در پایان کتیبه خود در بیستون اشاره دارد که زبانی که خط میخی پارسی باستان به‌واسطه آن نوشته‌شده است «آریایی» نام دارد نه پارسی: «داریوش شاه می­گوید: به خواست اهوره مزدا، این همان متنی است که من به آریایی برگرداندم، و روی لوح و روی چرم نیز گردانده شده بود، من تبارم را برگرداندم، آن را تصدیق کردم، و آن در برابر من نوشته و خوانده شد، پس من این متن را در همه‌جا بین مردمان فرستادم و سپاه در آن یاری کرد» (لکوک، 1389، DB:71).در نسخه ایلامی کتیبه بیستون، از اهوره مزدا به­عنوان خدای آریایی‌ها/آریه ها[[23]](#footnote-24)، نام‌برده شده است:«داریوش شاه می­گوید، ازاین‌رو اهوره مزدا، خدای آریه­ها، یاری به من رساند، نیز خدایان دیگری <که هستند> چراکه من نه نابه کارم...» (علی یاری بابلقانی، 1394، DB:51).

نکته جالب‌توجه در کتاب چهارم هرودت و پیرامون نام یکی از افراد از خاندان فرمانروایی سکاها بود که نه‌تنها بخشی از نام وی دربردارنده واژه آریا است بلکه احتمالاً ترجمه کلی نام وی به معنای فرمانروای آریایی­ها یا آریابد است: «سال‌ها بعد اسکولس، پسر آریاپئیتس[[24]](#footnote-25) دچار همان سرنوشت شد. او یکی از پسران شاه سکاها بود.... (هرودوت، 4: 78).

بنابر مندرجات اوستا که پیش‌ازاین ذکر شد و نکاتی که تاکنون از خلال کتیبه‌های هخامنشیان به دست آمد، می­توان استنباط کرد که ایرانیان در دوران هخامنشیان و پیش از آن از نامی برای سرزمین خود استفاده می­کردند که دربردارنده واژه آریایی بوده است. هرتسفلد باور دارد که نام ایران برگرفته از جغرافیای سیاسی «آریانام خشترم»[[25]](#footnote-26) به معنای پادشاهی آریاییان است که بعد­ها نام ایران[[26]](#footnote-27) از آن گرفته‌شده است (نیولی، 1387: 29). اما بنا برعقیده نیولی این عبارت بازسازی تخیلی است که از سوی هرتسفلد صورت گرفته و شواهدی که دربردارنده این عبارت باشد موجود نیست (همان، 33). آشکار است که هرتسفلد در بازسازی خود،نیم نگاهی به عبارت «ایرانشهر» در آغاز دوران ساسانیان داشته است. نیولی می‌نویسد «آریانام خشثه»[[27]](#footnote-28)هخامنشی هرگز وجود نداشته است و همچنین هیچ مدرکی از وجود یک مفهوم سیاسی در بین اشکانیان به چشم نمی­خورد و آریانشهر اشکانی نیز هرگز وجود نداشته است (همان، 150).

اما آنچه تااندازه‌ای می‌تواند نگرش نیولی را مبنی بر نبود «آریانشهر» در دوره اشکانی رد کند، لوحی از اسناد نسا است که نام آریانشهر به معنای شهریاری یا کشور آریایی در آن به چشم می­خورد. این عبارت به‌واسطه ak در زبان پهلوی به نام شخص یا صفت تبدیل شده است. یعنی نام شخصی که می­توان آن را آریاشهری/ایرانشهری ترجمه کرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| Rz(pn) Ḥm x | ḤLP sygpr MN gwtrzk | BḤWT ZNH |
|  | [HY]TY (ʾ)r(yh)štrk mdwbr | (HNᶜL ᶜL) ŠNT IC XX XX XX X III III III |

ترجمه: در این خم، به‌عنوان *sygpr* گُتَرزَکه شراب ساز، 10 مَر شراب، تحویل داده‌شده در سال 179، آورده شده توسط آریی­یَ خشَهرَک، مِی بر (دیاکونوف و لیوشیتس، 1383: 105).

درواقع می­توان چنین استنباط کرد که وجود نام شخصی که به معنای «آریاشهری یا همان ایرانشهری» است می­تواند به معنای وجود چنین تفکری در آن دوران یعنی زمان نوشتن لوح در 69 ق.م باشد، چه در غیر این صورت چه دلیلی بر وجود این نام خاص می­توان طرح کرد؟ نکته شایان توجه در این مورد نقل عبارت «آریان شهر» در *التنبیه و الاشراف* مسعودی است که در سطور بعد به آن خواهیم رسید.

اما نکته جالب‌توجه در تواریخ کلاسیک اشارتی است که نسبت به آریانا مطرح می­شود. آریانا را گاه تنها به مناطق شرق ایران بزرگ یا به­عبارتی بخشی از افغانستان، ترکمنستان و ایران امروزی تسری داده­اند، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.، اما از شواهد این‌گونه برمی‌آید که آریانا تنها به مناطق شرقی اطلاق نمی­شده است و گستره آن سرزمین­های ماد و پارس را نیز در برمی‌گرفته است و با زبان رابطه مستقیمی داشته است، چه آنکه زبان مشترک اهالی فلات ایران و شرق ایران بزرگ، با اندک تفاوت لهجه یکی بوده و بدین واسطه آریانا به سرزمین همه این اقوام نیز اطلاق می­شده است.

استرابون در این مورد گزارش می­دهد: «درباره آریانا[[28]](#footnote-29)، آراتوستنس چنین می­گوید (بهتر از او نمی‌توانم آن سرزمین را وصف کنم): آریانا در مشرق محدود است به رود سند. در جنوب به دریای بزرگ. در شمال با کوهستان پاروپامیزادی[[29]](#footnote-30) [هندوکس] و دنباله آن تا حوالی دروازه­های دریای کاسپین. نواحی غربی آن مطابق است با همان مرزهایی که پارتیا را از ماد جدا می­سازد و کرمانیا را از پارس و پریتیکانی­ها[[30]](#footnote-31). می­گوید پهنای آن سرزمین به درازای رودخانه سند است، از کوهستان پاراپامیزادی تا دهانه­های آن رود. برابر با دوازده هزار استادیا...مولفینی هستند که طول شش هزار استاد یا کرانه ساحلی سرزمین کرمانیا را نیز به رقم فوق اضافه می­کنند. به‌این‌ترتیب بر جمع طول راه می­افزایند. آشکار است که این مؤلفین یا طول تمام خلیج­های واقع در کرانه را نیز در محاسبه منظور می­دارند و یا آن قسمت از ساحل کرمانیا را، که در داخل خلیج‌فارس است، نیز به‌حساب می­آورند. این‌ها اسم آریانا را نیز بر بخشی از پارس و ماد و همچنین قسمت‌هایی از باکتریا و سغدیانا در شمال اطلاق می­نمایند. زیرا مردم این نواحی با زبان واحد که لهجه­های آن تفاوت‌هایی اندک با یکدیگر دارند، سخن می­گویند» (استرابون، 8.2.15).

درواقع آریانا طبق نظر بسیاری از مؤلفان باستانی تقریباً به بخش عمده ایرانشهر بعدی، فارغ از میانرودان که در آن زمان سرزمینی عمدتاً سامی زبان بود، اطلاق می­شده است و دلیل آن یکسانی زبان این نواحی است، زبانی که به گواهی داریوش که پیش‌تر ذکر آن رفت، آریایی نامیده می­شده است. نکته شایسته توجه دیگر، گزارش دیودوروس از زردشت پیامبر مردم آریایی است، وی می­نویسد: «بنابراین این‌گونه گواهی‌شده است که در میان آریایی­ها زردشت ادعا کرد که روح نیکی، قوانین را، به او ابلاغ کرده است» (Diodorus. Book I:94.2)

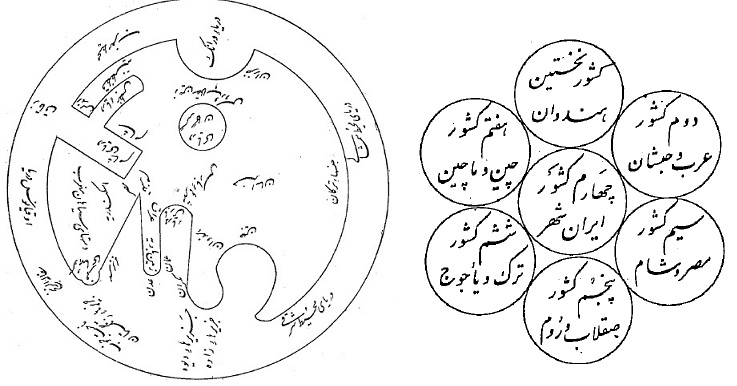
باروی کار آمدن ساسانیان تحول چشم­گیری در کمیت و کیفیت اسناد رخ می­دهد و درواقع در آغاز پادشاهی اردشیر سخن از پادشاهی ایران[[31]](#footnote-32) (پارتی: اَریان­شهر[[32]](#footnote-33)) به میان می­آید و پس از او شاپور یکم خود را پادشاه ایران و انیران (پارتی: اَریان و ان اَریان) یا غیر ایرانیان می­داند. همچنین خودآگاهی نخستین شاهنشاهان ساسانی نسبت به سرزمین نیاکانی موجبات ادعای ارضی می­گردد که جنگ­هایی را نیز در پی دارد (Cassius Dio, Book80:4) و اردشیر خواهان بازگردانی مرزهای دوران هخامنشی و احیای سرزمین آسیایی این شاهنشاهی است (Herodian, Book 6:2:2).در همین رابطه می­توان به نامه شاپور دوم به کنستانتین اشاره داشت.(Ammianus Marcellinus, BOOK XVII: V:3-6)

در ادامه باید گفت وجود تلفظ پارتی ایران، که درواقع همان اَریان است، برخلاف نظر نیولی بسیار جالب‌توجه و راهگشاست است (نیولی، 1387: 31). هرچند اگر از لوح یافت شده از نسا و دیگر نام‌های شخصی دربردارنده نام واژه آریا صرف‌نظر کنیم، به این واژه در دوران اشکانیان برنمی­خوریم اما وجود تواریخ ارمنی و گزارش­های آن­ها که با اشکانیان روابط تنگاتنگ سیاسی و فرهنگی داشتند بسیار جالب‌توجه است. تواریخ ارمنی باوجودی که عمدتاً در دوران ساسانیان به رشته تحریر درآمده­اند اما در هنگام اشاره به ایران، شاه ایران و یا سرزمین ایران، تلفظ فارسی میانه واژه یعنی *ə̄rān* را به کار نمی­برند، بلکه صورت پارتی آن *ʾryān* برای آن­ها شناخته‌شده و قابل‌استفاده بود. برای نمونه شاپور در نامه­ای که به اهالی تیگراناگراد[[33]](#footnote-34) در ارمنستان می­فرستد، درود خود را این‌گونه به این مردم می­رساند: «از شاپور دلاور شاه شاهان مزدیسنان به اهالی تیگراناگرد که دیگر در میان آریائیان و غیر آریائیان یاد نخواهید شد»(موسی خورنی، 1380: 313). نیز: «زمانی که آزداهاگ، تیگرانوهی را به همسری گرفت، هیچ کاری را در پادشاهی خود بدون پذیرش او انجام نمی­داد و همه‌چیز را مطابق گفته او مرتب می­ساخت و امر می­کرد تا همه به رأی او فرمان‌بردار باشند. ازآن‌پس با چنین اقدامی کم‌کم به جلب ریاکارانه وی می­پردازد. «او می­گوید، تو نمی‌دانی که برادرت تیگران به تحریک زنش زاروهی[[34]](#footnote-35) به تو به‌عنوان بانوی آریائیان حسادت می­ورزد» (همان، 143).نکته جالب‌توجه وجود عبارت «آریا بانوک»[[35]](#footnote-36)*ʾrybnwk*(یا بانوی آریایی‌ها) در لیست نام واژه‌های الواح نسا و به زبان پارتی است (دیاکونوف و لیوشیتس، 1382: 148) که در بالا نیز شاهد نقل این عبارت در متون ارمنی هستیم. همچنین است نقل عباراتی از یزدگرد دوم: «چه بدی کرده­ام و چه جنایتی در حق [هر] ملت، مردم یا فردی مرتکب شده­ام؟ آیا در سرزمین­های آریایی باورها و اعتقادات فراوانی وجود ندارد؟ و آیا آیین هر یک آشکارا [اجرا نمی­شود؟] چه کسی تابه‌حال [کسی را] وادار یا مجبور به پذیرش دین مغان کرده است؟» (Elishe, 1982: 134). همچنین است کاربرد سرزمین­های آریایی (همان، 193) یا ارتش آریایی (همان، 242)، نیز گردهمایی آریایی و اشراف آریایی( موسی داسخورانتسی، 1397: 61). لازم به ذکر است که برخی از مورخان ارمنی که در بیزانس دانش‌آموخته‌اند به پیروی از سنت بیزانسی­ها، به‌جای آریا از واژه پارسیان استفاده کرده­اند.

اشارات متعددی به ایران در متون پهلوی وجود دارد که عموماً ریشه به دوران ساسانیان می­رسانند. اکثر این متون نوشتارهای دینی مزدیسنا را شامل می­شود و به مسائل فرهنگی پیرامون ایرانشهر می­پردازند، به همین سبب در بخش­های مرتبط با دین و جهان‌بینی در همین مقاله به آن­ها خواهیم پرداخت. در دوران اسلامی، تقسیم­بندی جغرافیایی اوستایی همچنان شناخته‌شده بود و نیز گاه دچار دگرگونی­هایی می­شد و با ساختار نوین جغرافیای سیاسی و قومی زمانه سازگاری می­یافت. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری نقل‌شده است:«هرکجا آرامگاه مردمان بود به چهارسوی جهان از کران تا کران این زمین ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند، نخستین را ارزه خوانند، دوم را شبه خوانند، سوم را فرددفش خواندند، چهارم را ویددفش خواندند، پنجم را ووربرست خواندندی، ششم را وورجرست خواندند. هفتم را که میان جهانست خنرس (یا هنیره) بامی خواندند و هنرس بامی این است که بذو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی» (قزوینی، 1332: 43).

عمده اطلاعات پیرامون سرزمین­های ایران در دوران اسلامی برگرفته از آثار ایرانی پیش از اسلام همچون اوستا، متون پهلوی و البته خداینامگ ساسانی است. مطابق مندرجات تاریخ طبری مرزهای ایران در روزگار منوچهر از رود بلخ تا فرات بود که این پادشاه در آن سازندگی بسیار کرد (طبری، 1383: 290). طبری در ذکر مرزهای شرقی ایران به داستان آرش اشاره دارد که ضمن آن رود بلخ به‌عنوان مرز میان سرزمین فرزندان ایرج و طوج (=تور) برگزیده شد.

گزارش دیگری که مرتبط با نقطه عطف روایت طبری پیرامون سرزمین­های ایرانی نقل داستان فریدون است که نشانه­هایی از جغرافیای اسطوره­ای نیز در آن دیده می­شود. حمایت از سرزمین­ها و مردم ایرانی هرچند در بخش بعد نقل‌شده است اما می­بایست از خلق گاوی از سوی اهوره مزدا برای نشان دادن مرزهای ایران در زمان تهاجمات افراسیاب نیز یادکرد که در متون پهلوی (دینکرد هفتم، 62:2) و (وزیدگی­های زاداسپرم، 10:4) گزارش‌شده است.گذشته از اشارات پراکنده به شهرها و سرزمین­های ایرانی که از خلال کتیبه­ها و کتب ایرانی و غیر ایرانی به دست می­آید، ایرانیان اثری داشتند که به شهرها و سازندگان ایشان در سرزمین‌های ایرانشهر می­پردازد و خوشبختانه امروزه به دست ما رسیده است (*شهرستان‌های ایرانشهر*، 1385).



تصویر (راست) جایگذاری جدید سرزمین­ها طبق جغرافیای اوستایی، (چپ) نقشه جهان مبتنی بر باورهای کهن با تأکید بر مرکزیت ایران

(بیرونی،[بی تا] 169 و 196)

طبری آورده است که: «وی [یعنی فریدون] با دشمنان پیکار کرد و تار و مارشان کرد و زمین را بر سه پسر خود طوج و سلم و ایرج تقسیم کرد و قلمرو ترک و خزر و چین را که چین بغا نام یافت به طوج داد و همه نواحی مجاور را بدان پیوست و روم و سقلاب و برجان و نواحی مجاور را به سلم پسر دوم داد و قسمت میانه و آباد زمین که اقلیم بابل است و آنرا خنارث گفتند با هند و سند و حجاز و جاهای دیگر به ایرج داد که برادر کوچکتر بود و او را بیشتر از همه دوست داشت و بدین سبب اقلیم بابل ایرانشهر (عربی: *ایرانشهر* (الطبری، 1967: 230)) نام گرفت» (همان، 154).

مسعودی در گزارش خود در التنبیه و الاشراف از منطق هفت بوم جهان پیروی می­کند، درحالی‌که کشورهای نو به‌جای سرزمین­های کهن قرارگرفته‌اند که احتمالاً بازتابی از ایدئولوژی دوران ساسانیان است، مطابق این گزارش جهان به هفت بخش تقسیم می­شود، یعنی هند، حجاز و حبشه، مصر و افریقیه، اقلیم میانی و چهارم که بابل و عراق است، روم، یاجوج و ماجوج و چین (مسعودی، 1390: 31) که حد اقلیم چهارم که برابر با ایرانشهر است، ثعلبیه است و حد دوم آن رود بلخ، حد سوم آن دوازده فرسخ سوی نصیبین در ناحیه سنجار، حد چهارم شش فرسخ آن‌سوی دیبل در ساحل منصوریه مصر است؛ مسعودی اضافه می‌کند که نقشه این اقالیم موجود است (همان، 32). وی در ادامه ابراز می­دارد: اقلیم چهارم از همه اقالیم بهتر و شریف­تر است (همان، 35) و آن را به سریانی خنیرث گویند و طبقات ایران نیز آن را با همین نام می­شناسند و در میانه جهان است و قلب زمین و شاهان قدیم در آن می­نشستند و محل عراق سرگل ایرانشهر است (همان، 38 و 37). ایرانیان سرزمین خود را سر، ناف، کوهان و شکم زمین می­دانستند که گویای برتری جغرافیایی، غنای سرزمینی، اقتصاد برتر و فرمانروایی کهن‌سال و عالی آن ازنظرشان بود (مینوی، 1354: 91-90).

نکته جالب‌توجه عبارت «آریان­شهر» است. به گفته نبطیان عراق از آن­ها بوده است و ایرانیان در پارس و ماد و ایالات پهلویان بوده­اند و این ناحیه از آن نبطیان بوده که آریان­شهر می­گفتند (همان، 39 و 38) که این اطلاعات می­تواند بازتاب‌دهنده باورهای دوران اشکانیان و آریان­شهری باشد که بیش از این سند آن‌چنانی پیرامون آن در دست نیست.

شاهنامه فردوسی ضمن نقل آنچه در تاریخ طبری و گزارش مسعودی نیز ذکر شد اطلاعات جالبی پیرامون مرزهای شرقی ایران به دست می­دهد:

|  |  |
| --- | --- |
| از ایران به کوه اندر آییم نخست | در غرچگان از بر و بوم توست |
| دگر، طالقان شهر تا پــــاریاب | همیدون رو از بلخ تا اندر آب |
| دگر، پنجهیر آیـــــد و بامیان | در مرز ایران و جای کیــــان |
| دگر، گوزگانـــان فرخنده جای | نهادست نامش جهان کدخدای |
| دگر، مولتان آیــــد و بدخشان | همین ست ازین پادشاهی نشان |
| فروتر دگر، دشت آمـــوی و زم | که با شهر ختلان درآیــــد بهم |
| چو شنگان و چون ترمذ و ویشگرد | بخارا و شهری که هستش به گرد |
| همیدون برو تا در سغــــــد نیز | نجوید کسی آن پادشایی به نیز |
| از آن سو که شد رستم نیوسوز | سپارم بدو کشور نیمـــــــروز |
| ز کوه و ز هامون بخواهم سپاه | سوی باختر بــــــرگشاییم راه |
| بپردازم این تا در هنــــــدُوان | نداریم تاریک از این پس روان |

|  |  |
| --- | --- |
| ز کَشمیر و از کاول و قندَهــــار | رَوارَو سوی هند هم زین شمار |
| وُ زان سو که لهراسپ شد جنگجو | ( اَلانان و غُز دز سپارم بدوی |

|  |  |
| --- | --- |
| از این مرز پیوسته تا کوه قـــــاف | به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف(شاهنامه، ج 2، ص735-736، ابیات 1145-1132) |

شایان ذکر است که به‌واسطه جایگاه محوری ایران در اندیشه مردم ایرانی، به‌ویژه در دوران ساسانیان و با ترویج اندیشه­های زمان نگرانه، پیش­بینی­هایی پیرامون آینده ایرانشهر و آسیب­هایی که در آینده بدان خواهد رسید صورت گرفته است (به­عنوان نمونه بنگرید به: بندهش، 18) و بعدها کتاب پیشگویی­های جاماسپ یا *جاماسب نامه* نیز بدین منظور نگاشته شده است که بررسی آن­ها خود مجال جداگانه­ای می‌طلبد.

**-نژاد، صفات و باور به برتری ایرانیان:**

همان‌گونه که اوستا جغرافیای اسطوره­ای خود را داراست، به همین ترتیب از اقوام شناخته‌شده برای مردم اوستایی نیز نام می­برد. فروردین­یشت به پنج قوم اشاره دارد و فروهر مردان و زنان آن­ها در این بخش ستوده شده که به ترتیب: آئرئیه (آریایی)[[36]](#footnote-37)، توریه[[37]](#footnote-38)، سئیریم[[38]](#footnote-39)،سائینی[[39]](#footnote-40)و داهی[[40]](#footnote-41)را شامل می­شوند. سه مورد اول یادآور داستان تقسیم جهان از سوی فریدون است که درعین‌حال به‌نوعی به تبار مشترک این اقوام اشاره دارد. سئیرم­ها احتمالاً همان مردم سرمتی را شامل می­شوند که سرزمین آن‌ها از شمال دریاچه آرال تا رود ولگا را شامل می­شد و بعدها با دگرگونی ماهیت اقوام و سرزمین­ها در متون جدیدتر به روم اطلاق شد(پورداوود، ج2، 56، 1377). مردم سائینی احتمالاً مردم حوالی سمرقند را شامل می­شد. این احتمال هست که این نام دربرگیرنده مردم پیرامون بلخ باشد، اما داهی­ها، که صورت هندی آن[[41]](#footnote-42) به معنای وحشی و شیطانی است، مقابل آریاییان قرار دارند و پیرامون دریای کاسپی ساکن بوده­اند (همان، 57 و 56). اما عمده تقابل آریایی­ها یا همان ایرانیان طبق اوستا با مردم تورانی بوده است که همسایگان شرقی آن­ها محسوب می­شده­اند.

در اوستا دو نگاه کلی به آریایی و تورانی و در کل اقوام وجود دارد، که یکی را می­توان نگاه دینی یا زردشتی و دیگری را نگاه قومی قلمداد کرد. مطابق نگاه دینی یا زردشتی، افراد فارغ از قومیت خود ستوده یا نکوهش می­شدند که نمونه ستایش شخصیت­ها و زنان و مردان تورانی را در فروردین­یشت شاهدیم، همچنین گاهان زردشت از این نگاه پیروی می­کند و می­توان آن را فارغ از نگاه­های نژادی دانست. که بعدها نیز پیران و اغریرث نمونه­های ستوده شده این تورانیان هستند، اما مطابق با نگاه­های قومی و نژادی که به‌ویژه در آبان­یشت تبلور آن را شاهد هستیم ایرانیان عموماً جلوه­ی نیک و دارای حمایت ایزدی و تورانیان بازتاب جلوه ناراستی و دروغ و بدی هستند، که امتداد هر دو نگاه را بعدها در روایات ملی و به‌ویژه *شاهنامه* فردوسی نیز شاهدیم.

یکی از نمونه­های جالب‌توجه در اشارات اوستایی، مربوط به کرده هشتم زامیاد­یشت است، جایی که افراسیاب تورانی که با لقب نابکار یادشده در پی فَرّی است که به اقوام آریایی کنونی و بعدی و سپس زردشت تعلق دارد و فرّ هر سه بار از دست او می­گریزد (زامیاد، بند 55-64). فرّه­ای که پناه مردم آریایی یا ایرانی و جانوران پنج­گانه است (زامیاد یشت، بند 69). کیومرث به­عنوان نخستین کسی که به گفتار اهوره مزدا گوش داد، به وجود آورنده نژاد آریایی است و خود نیز از خانواده ممالک آریایی بشمار می­رود (فروردین­یشت، بند 87). جاماسپ خواستار پیروزی بر دشمنان به‌اندازه همه آریایی­ها بر ارجاسپ است و درخواست وی موردپذیرش ایزد بانو آناهیتا قرار می­گیرد (آبان­یشت، بند 69-65)، درحالی‌که نژاد ایرانیان که تبلور نیکی در اوستاست تحت حمایت ایزدان قرار دارد و درخواست پیروزی پسران ویسه (پیران ... در روایات ملی بعدی) برای برانداختن توس پهلوان آریایی و نیز درخواست وندرمئینیش[[42]](#footnote-43)برادر ارجاسپ برای برانداختن زریر و ممالک و سرزمین­های آریایی موردپذیرش قرار نمی­گیرد (آبان یشت، بند 57 و 116).درواقع مردم و سرزمین­های آریایی نه‌تنها موردحمایت ایزد مهر قرار داشتند (مهریشت، بند 4) بلکه در صورت انجام آیین­ها از حمایت ایزد بهرام در برابر دشمن و سیل و بیماری و... نیز برخوردار بودند (بهرام­یشت، بند 48).

بناتر گزارش هرودت در روزگار هخامنشیان پارسیان (که قابل‌تعمیم به دیگر ایرانیان نیز هست) خود را برترین قوم روی زمین از هر نظر می­دانستند و شایستگی دیگران بنابراین قاعده متفاوت است و هرچند قومی از آن­ها دور­تر باشد، خوارتر و پست­تر است. (هرودوت، 1: 134).در خلال روزگار هخامنشیان تا پایان اشکانیان (با صرف‌نظر از روایات ملی که در روزگار اشکانیان شکل نوینی به خود گرفت)، شواهدی پیرامون نگرش ایرانیان نسبت به خودشان در دست نیست. اما باور ایرانیان پیرامون خود در دوران ساسانیان، در متون پهلوی که غالباً دربردارنده مفاهیم دینی نیز هستند، به دست می­آید.

دینکرد سوم به نژاد، دادگری و دین مزدیسنی و آیین­های آن به­عنوان بن­مایه­های ایرانی بودن و پیروزگری اشاره دارد: «همان بن­پاره­های خودی ایران شهر، نژادگی، داد و <کهن> آیین دین مزدایی­اند؛ و بن­پاره ­ای بیگانه <ایران­شهر> به‌اندازه همه خوی­ها و کیش­ها و آیین های انیرانی است، که پتیاره نیکو آیین دین مزدایی ایرانی می­باشند. هرگاه ایران­شهر بن­پاره­های خود را دارا باشد – که اینان­اند: داد آریایی و <کهن> آیین دین مزدایی = مهماندار مینوی نیک است؛... و هرگاه بن­پاره­های بیگانه <فرمان برایند>که اینان­اند: همه سرده ­ای (انواع) خوی انیرانی و <بد> آیینی و کیش­زدار[[43]](#footnote-44)<مینو ایران شهر> میهماندار مینوی بد است... (دینکرد سوم، 28).

دینکرد چهارم ضمن سخن از جایگاه پادشاهی ایرانیان که از تبار فرمانروایان هفت کشور هستند هر گونه دانش و آموزه و ابزار­سازی و هنر و برجستگی یعنی رشد و شکوفایی و آبادی و توانگری و لیاقتی را که افراد در کشور نشان می­دهند برآمده از ایرانیان می­داند و اظهار می­دارد که در صورت ادامه این نیکی­ها، فرمانروایی از ایرانشهر جدا نخواهد شد (دینکرد چهارم، بند 86). دینکرد چهارم همچنین اشاره دارد که دانایان روم و هند، فرزانگان ایرانشهر را بخاطر فصاحت در گفتار می­ستایند (همان، بند108).

دینکرد پنجم برتری خصائل ایرانیان را امری پیوسته به آغاز آفرینش انسان می­داند و نقل می­کند (دینکرد پنجم، 4:1) و به همان قیاس، برترین پایه [اهوره مزدا] (دین) زردشتی و فرّه دین و بسیار چیزهای دیگر ازاین‌گونه را که دلایل مفصل آن در اوستا پیداست و برای جهانیان آشناست، از آن مردم ایران (کرد) که برترین نژاد هستند. (همان، بند 6) این نیز گفته‌شده است که چنین فرّه بزرگ و نیکویی که از این تخمه [یعنی ایرانیان و به‌ویژه فرمانروایان آن‌ها] جدانشدنی است، اکنون نیز آشکارا پیداست (همان، بند 7).

نویسنده یا نویسندگان *نامه تنسر* که باورهای رایج در دوران ساسانی را انعکاس می­دهند، ایرانیان را به‌واسطه صفات جسمانی و ویژگی­های اخلاقی ممتاز می­دانند. درواقع در این کتاب ایران­شهر به‌منزله سر، ناف، کوهان شکم زمین است و شاهان ایران بر دیگر فرمانروایان غالب و سرور بوده­اند و دختران و خراج خود را برای شاهان ایرانی می­فرستادند، و شاهان ایران هیچ‌گاه بیدادگر نبوده­اند. طبق این متن ایرانیان دارای والاترین صفات هستند و در سواری بهتر از ترکان و در زیرکی والاتر از هندیان و در خوب کاری و صناعت از رومیان برترند و موی و محاسن آن­ها حالت میانه دارد و هزار مرد لشکری ایرانی برابر با بیش از بیست هزار مرد جنگی از اقوام دیگر است (91-90). بناتر *گزارش شترنج و نهش نیو اردشیر*، فرمانروای هند، شترنج را برای آزمودن خرد و دانایی هوشمندان ایرانی و نیز برای سود خویش به‌سوی ایرانیان فرستاد ( عریان، 128:1391)، و پیروزی در این بازی و کشف رمز آن و نیز ابداع بازی نرد از سوی بزرگمهر وزیر دانای ایرانی، نمادی از برتری هوش حکما و بزرگان ایران­شهر است.

مسعودی اقوام اصیل قدیم را هفت مورد عنوان می­کند که به لحاظ اخلاق، زبان و اندام ممتازند و از ایرانیان در ردیف این اقوام نام می­برد که همه ولایات تحت فرمان یک پادشاهی بودند و زبانشان یکی بود و تنها در لهجه تفاوت داشتند (مسعودی، 1390: 72).

بنابر شواهد فوق، می­توان از نوعی خودآگاهی قوی میان ایرانیان پیرامون نژاد و برتری­ در ویژگی­های گوناگون سخن به میان آورد. این امر به‌خوبی در امتداد باورهای اوستایی، در *شاهنامه* فردوسی تبلوریافته است. ایران در نمادشناسی باستانی ایرانیان، سرزمین سپند روشنی و سرزمین روز است و توران سرزمین دُروند تیرگی و شب، یکی دائماً با روشنایی روز در پیوند و دیگری دائماً با تیرگی شب در ارتباط است و ناگفته پیداست که روشنایی را می ­وان نمادی از ایزد و نور ایزدی قلمداد کرد و شب را نمادی از اهریمن دانست (کزازی، 1385: 169).

ایرانشاه ابن ابی الخیر در بهمن نامه منظوم، در ابیاتی مربوط به ازدواج شاه بهمن، در 30 بیت به نقل گفته­های جاماسب پیرامون خصوصیات نژاد­های مختلف از جمله عرب، رومی، ترک و چینی و هندی می­پردازد که از آن میان، تخمه ایرانیان دارنده برترین ویژگی­ها و خصائل به شمار می­رود:

چنین گفت فرزانه کای دادگر من از هر نژادی بگویم خبر (بهمن نامه، بیت 137، ص24)

جاماسپ مردانگی و اهمیت به نام و نسبت و نیز شیرین سخنی و رادی، پاکیزگی و مهربانی را ویژه نژاد عرب می­شمارد اما به لحاظ ویژگی بدنی آنان را خشک و سخت قلمداد می­کند (بهمن نامه، ابیات 139-141، ص25). ویرومیان رازیبا و زیرک و به تن مهربان و به دل نیک خواه می­نامد اما اهریمن در آن­ها دارای نفوذ است (بهمن نامه، ابیات 142-145، ص25). مردم ترکستان تا چین سرو بالا و خورشید چهر خوانده می­شوند اما سبک مایگی در هنگام خردورزی و بی­وفایی و بی آزرمی در گفتار و کردارشان از نشانه­های دیگر این مردم است (بهمن نامه، ابیات 146-151، ص25). هندیان مردمی خردمند، آهسته و نیک­دل و وفاجوی و شایسته و دارای زیبایی جسمانی قلمداد می­شوند اما از صفت بدخویی نیز برخوردارند (بهمن نامه، بیات 152-157، ص25-26). اما ایرانیان:

هر آنچ آفریدست بر آدمی ز پاکی و خوبی و از مردمی

در ایرانیانست یکسر پدید چو ایران جهان آفرین نافرید

چو سروند اگر سرو را رفتنست چو ماهند اگر ماه را گفتنست

نگارند اگر کام راندی نگار گلندام اگر گل بُدی پایدار

چنین است انجام و آغازشان که داند جز از دادگر رازشان؟!

(بهمن نامه، ابیات 163-167، ص 26).

شاهنامه فردوسی، خصلت­های منفی سلم و تور را که موجب برادرکشی و داشتن چشم طمع به ایران است به موقعیت جغرافیای کشورها و خوی شخصی آن‌ها نسبت می­دهد:

|  |  |
| --- | --- |
| از اختر چنین­ستشان بهـره خُوَد | که باشند شادان به کردار بد |
| دگرشان ز دو کشور آبشخورست | که آن بوم ها را درشتی بَرَست (شاهنامه فردوسی،ج1،ص67، ابیات 403-402) |

فردوسی در موقعیت‌های متعدد و در ابیاتی که مربوط به داستان­های گوناگون شاهنامه هستند اوصافی را برای ایرانیان برمی­شمرد که ازجمله مهم‌ترین آن­ها می­توان آزاده، آزاده خوی، آزاده دل، آزاد تن و آزادگان و... را نام برد (رستگار فسایی، 1380).

|  |  |
| --- | --- |
| یکی مردم ای شاه بازارگان | پدر ترک و مادر از آزادگان (شاهنامه، ج3، ص120، بیت 492) |
| سیاوش نیم، نز پری زادگان | از ایرانم، از شهر آزادگان (شاهنامه،ج2،ص 464، بیست 181) |

ایران جایگاه جنگاوران بزرگ و سرزمین شاهان:

|  |  |
| --- | --- |
| دریغ است ایران که ویران شود | کنام پلنگان و شیران شود |
| همه جای جنگی سواران بـدی | نشستنگه شهریاران بدی (شاهنامه، ج1، ص242 ابیات، 196-197) |

بسیاری از ایرانیان همچون پسران فریدون، کی­کاووس، سیاوش، بیژن و گشتاسپ همسران غیر ایرانی داشتند، و همان‌گونه که در *نامه تنسر* مورداشاره قرار گرفت شاهان و بزرگان ایرانی، با دختران اقوام دیگر ازدواج می­کردند اما اجازه نمی­دادند که اقوام دیگر از دختران نژاده ایرانی همسر اختیار کند، که در ماجرای رزم گردافرید و سهراب به آن اشاره‌شده است:

|  |  |
| --- | --- |
| بخندید و او را بدافسوس گفت | که ترکان از ایران نیابند جفت (شاهنامه، ج1،ص270،بیت 243) |

اهمیت نسبت به نژاد و دوده و نام و ننگ از مواردی­ است که در شاهنامه از سوی ایرانیان بسیار موردتوجه قرارگرفته و ابیات مربوط به سخن گفتن گیو با کیخسرو در ترکستان اشاره به همین مورد دارد که این خصلت، مورداشاره قرار می­گیرد:

|  |  |
| --- | --- |
| بدو گفت گیو: ای شه سرفراز | جهان را به تاج تو آمد نیاز |
| پدر پهلوان ست و من پهلوان | به شاهی نپیچد نژاد و روان |
| برادر مرا هست هفتادوهشت | جهان شد، چو نام تو اندر گذشت |
| بسی پهلوان ست و شاه اندکی | چه اندک که پیدا نبینم یکی |
| اگر من شوم کشته دیگر بُــود | سر تاجور باشــــد، افسر بُود |
| اگر تو شوی - دور از ایدر– تباه | نبینم کسی از دَرِ تــاج و گاه |
| شود رنج من هفت‌ساله به باد | وُ دیگر که عیب آورم بر نژاد (شاهنامه، ج1، ص433، ابیات 262-255). |

زورمندی از دیگر ویژگی‌های ایرانیان است که آنان را از دیگر اقوام متمایز می­کند، و به قول گردآورنده *نامه تنسر* ایرانیان ممیزند به دلیری و شجاعت و فرهنگ روز جنگ (مینوی، 46:1354) که افزون بر هنرنمایی­های رستم به‌عنوان جهان­پهلوان ایران و خاندان او، می­توان به ماجرای هفت‌خوان اسفندیار، رزم گشتاسپ با اژدها در روم و هنرنمایی­های بهرام گور در هند اشاره کرد، بیت معروفی که نقل می­شود ذیل همین خصوصیت ایرانیان قرار می­گیرد:

|  |  |
| --- | --- |
| هنر نزد ایرانیان ست و بس | ندارند کرگِ ژیان را به کس (شاهنامه،ج3، ص570، بیت 2230). |

**-دین و جهان‌بینی**

دین و جهان‌بینی از دیرباز بخشی ناگسستنی از هویت مردم ایرانی را تشکیل می­دهد. آنچه در این مورد به­ویژه دارای اهمیت است این است که عموم ایرانیان در روزگار باستان دینی منحصر به خود را داشتند که ریشه در باورها و اساطیر و جهان‌بینی کهن این ملت داشت و به‌صورت تاریخی با سرزمین، نژاد و ساختار جامعه ایرانی ارتباط کاملی داشت. نخستین گسست­ها در جامعه ایرانی نیز از هنگامی آغاز شد که با گسترش مسیحیت، شکافی در جامعه ایرانی ایجاد شد، به‌صورتی که برای نخستین­بار در تاریخ ایران جماعتی به وجود آمدند که اگرچه ایرانی بودند اما به اعتقادات، نظام سیاسی و گاه نظام اقتصادی و سنن مالیاتی ایران حس تعلق نداشتند. وجود شکاف دینی در پایان عصر ساسانی با پدیداری مذهب مزدکی عمیق­تر شد و پایه­های کهن جامعه و پادشاهی ایرانی را به لرزه درآورد. با ورود اسلام و اعراب به ایران، جامعه ایرانی دگرگونی­های عمیق و همه‌جانبه را تجربه کرد و با تضعیف دین مزدیسنا و از میان رفتن تمامیت ارضی و پادشاهی جامعه ایرانی به‌مرور در خلافت اسلامی مستحیل شد.

ایرانیان یا به عبارت صحیح­تر، مردم آریایی در دوران اوستایی به خدایانی با ریشه هندو ایرانی باور داشتند. خدایانی که آن­ها را در برابر دشمنانشان پاسداری می­کردند. مطابق باورهای کهن، آریایی­ها، به نیرویی ایزدی به نام فرّ یا خورنه باور داشتند و درواقع می­توان از چندگونه فرّ نام برد اما، مردم آریایی خود نیز دارای «فرّ آریایی» بودند که متعلق به آن­ها و آریایی­هایی بود که بعدها زندگی می­کردند (زامیاد­یشت، بند 56-55). افراسیاب بزرگ‌ترین دشمن تاریخی ایرانیان سه بار برای ربودن فرّ ایرانی تلاش کرده و ناکام مانده بود. طبق باورها این فرّ پاسدار مردم آریایی و جانوران سودمند بوده است (زامیادیشت، بند 69). ایزدان آریایی همواره این مردم را حمایت می­کردند و آنان را در پیروزی بر اقوام دیگر یاری می­کردند (آبان­یشت، بندهای 50.69.98.109.113) و این در حالی بود که درخواست دشمنان برای غلبه بر مردم آریایی را نمی­پذیرفتند (آبان­یشت، بندهای 57.116). سرزمین ایران در ردیف انسان­ها، حیوانات سودمند و به عبارتی آفریده­های نیک اهوره مزده قرار داشت که فروهرها برای نگاهداری آن­ها ستاره ستویس[[44]](#footnote-45) را در میان زمین و آسمان به گردش درمی‌آوردند تا باران ببارد و به پاسداشت آن­ها یاری کند (فروردین یشت، بند 43). به وجود آورنده مردم آریایی، کیومرث شناخته می­شد، که برای نخستین­بار به گفتار و آموزش اهوره مزدا گوش فرا داده بود (فروردین­یشت، بند 87). سرزمین‌های ایرانی از سوی ایزد بزرگ جنگ یعنی بهرام، درصورتی‌که نیازها و فدیه­های دینی را به‌خوبی بجا می­آوردند محافظت می­شدند و لشگر و گردونه­ها و درفش دشمن و نیز سیل و بیماری به این سرزمین­ها وارد نمی­شد (بهرام­یشت، بند 48). و نیز اهورامزدا و ایزدان هستند که نژاد بشر و به‌ویژه مردم آریایی را در هنگام سرمای دیو آفریده پاسداری می­کنند و به جمشید شیوه ساختن «وَر» یا دژ زیرزمینی را آموزش می­دادند تا نسل بشر یا به­عبارت دقیق­تر نسل ایرانیان ادامه یابد (وندیداد، فرگرد دوم).

به نوشته هرودت پارسیان (که قابل‌تعمیم به ایرانیان نیز هست) تنها برای خود خیر و برکت نمی­خواستند بلکه باید برای نیک بختی همه ایرانیان و شاه نیایش می­کردند (هرودوت، 1:132). مطابق گزارش دیودور سیسیلی زردشت شخصی بود که پیامبر روح یا مینو نیکی در میان آریاییان به شمار می­رفت (Diodorus. Book I:94,2).

متون پهلوی که غالباً بازتاب‌دهنده باورهای دوران ساسانیان هستند و درواقع تا حدی نبود اطلاعات بومی پیرامون ایرانیان در ادوار پیش از ساسانیان را جبران می­کنند در این زمینه اطلاعات ذی­قیمتی در اختیار ما می­گذارند. *دینکرد*، نژادگی، داد و دین کهن مزدیسنی را بن­مایه­های خودی ایران­شهر می­داند (دینکرد سوم، 28)،که به‌خوبی می­توان آن‌ها را بن­مایه­های هویت ایرانی یا ایرانشهری نیز قلمداد کرد. در صورت پاسداری از این بن­مایه­ها ایرانشهر میهماندار مینو نیکی خواهد بود و در غیر اینصورت پذیرای مینوی بدی خواهد شد و آشفته و ریمنی و گندناک و آکنده از رنج می­گردد (همان).

در کتاب *جاماسپی/یادگار جاماسپی* نیز بن­مایه­های فوق به‌نوعی مورد تائید قرار می­گیرند. مطابق این کتاب فریدون هنگام بخش کردن زمین فرزاندش را نزد خویش خواند و از آن‌ها درخواست کرد که آنچه را که دوست دارند برگزینند. پس سلم توانگری (=تمول)، و تور زورمندی و ایرج، چون از فر کیانی برخوردار بود، داد و دین را برگزید و فریدون به همین جهت ایران­شهر و هندوستان را به ایرج داد و تاج خود را بر تارک وی گذارد و او و فرزندان او را تا فرشکرد بر سلم و تور و فرزندان آن­ها سروری داد (جاماسپی، 4). قابل‌ذکر است که روایات دیگری پیرامون این تقسیم­بندی نیز موجود است.

همان‌گونه که ایرانیان دین منحصر به خود را داشتند، پیامبری نیز در میان آن‌ها از نسلی به نسل دیگر انتقال می­یافت (دینکرد هفتم 28). در فصل پیش نقل شد که بنا بر مندرجات متون پهلوی مرزهای ایران گاه به یاری اهوره مزدا آشکار می­شد که ازجمله می­توان به ماجرای گاوی که نقشه مرزهای ایران و توران بر پوست آن نقش بسته بود اشاره داشت. همچنین است ماجرای آرش[[45]](#footnote-46) کمانگیر در اوستا: «تشتر ستاره رایومند فرهمند را می­ستاییم که شتابان بدان سوی گراید چست، بدان سوی پرواز کند، تند به‌سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیز در هوا پران که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریائی از کوه ائیریوخشوث [[46]](#footnote-47)سوی کوه خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا باو (به تیر) نفخه­ای بدمید (و امشاسپندان) و مهر دارنده دشت‌های فراخ هر دو از برای او راه را مهیا ساختند، از پی آن (تیر) اَشی نیک و بزرگ و پارند سوار گردونه سبک و چست روان شدند تا مدتی که آن (تیر) پران به کوه خوانونت فرود آمد و در خوانونت آن بزمین رسید (تیر یشت، بند 38-37). روایت مفصل­تری ازین داستان از سوی مورخانی چون طبری، بیرونی، ثعالبی و ... در دست است که باوجود اختلاف در مقصد تیر (آمودریا، بلخ و توران و...) مضمون دیگر بخش­های داستان یکی است (گازرانی، 1398: 13) و روایتگر نوعی حمایت ایزدی از ایرانیان است.

**نتیجه­گیری**

بررسی منابع تاریخ ملی از روزگار کهن تا دوران اسلامی نشان می­دهد که بر بن­مایه­ها و مؤلفه‌های متنوع و متفاوتی تأکید شده است. شش مؤلفه اصلی که در منابع مختلف مورد تأکید است عبارت‌اند از: آگاهی نسبت به سرزمین مشترک،نژاد، صفات و حس برتری قومی،دین و جهان‌بینی ایرانی. بررسی سیر تاریخی این مؤلفه‌ها نشان می­دهد که از روزگار کهن تا دوران اسلامی این مبانی به‌صورت پیوسته موردتوجه و تأکید بوده­اند.ایده سرزمین مشترک در منابع تاریخ ملی از کهن تا متأخر از برجستگی خاصی برخوردار است که خود نشان از خودآگاهی ایرانیان نسبت به این امر است. اندیشه برتری نژادی به­ویژه در متون پهلوی و روایات تاریخی که در دوران اسلامی نوشته‌شده‌اند، دیده می­شود و نشانه­های باور به این برتری را می­توان در گزارش­های تاریخی کهن­تر نیز مشاهده کرد. برتری صفات ایرانیان ازجمله مواردی است که در تاریخ ملی ایران به‌روشنی مورد تأکید قرار می­گیرد، و ایرانیان را در نژاد، خو و خصلت و صفات برتر از همسایگان می­شمارد، نمودهای این مؤلفه از دیرباز در روایات ایرانی متبلور است اما در روایات متأخر از برجستگی بیشتری برخوردار است. دین از دیگر مؤلفه‌های هویت‌ساز ایرانی به شمار می­رود و به‌ویژه در اوستا و متون پهلوی نقش دین در هویت بخشی به ایرانیان به‌خوبی آشکار است و ارتباط و حمایت ایزدی از ایرانیان در تاریخ ملی ایران پیوسته تکرار می­شود. جهان‌بینی ایرانی ضمن قرار دادن ایران و ایرانیان در بطن رخدادهای مهم و سرنوشت‌ساز جهان، از دیگر مؤلفه‌های هویت ایرانی است که به دلیل دگرگونی دین و جهان‌بینی ایرانیان در دوران اسلامی، ضمن مشاهده در روایات ملی، تبلور آن بیشتر در اوستا و متون پهلوی که در روزگار اسلامی تألیف شده­اند قابل‌مشاهده است.

**منابع و مأخذ**

* ابوالقاسم فردوسی**،**1400،*شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات سخن.
* ابوریحان بیرونی، *التفهیم*، [بی تا]، شرح، تعلیقات و مقدمات جلال الدین همایی، چاپ افست، تهران، چاپخانه بهمن.
* ایرانشاه ابن ابی الخیر، 1370، *بهمن نامه*، ویراستار رحیم عفیفی، چاپ نخست، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
* افکنده، احسان و عالفر، باقرعلی، «میراث هندو ایرانی «هفت‌کشور» در متون کهن ایرانی و هندی، مجله پژوهش‌های ایران‌شناسی، بهار و تابستان 1395، سال ششم، شماره 1، 20-1.
* الیاده، میرچا، *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه حلال ستاری، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سروش.
* *بندهشن*، 1390 ، ترجمه مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات توس.
* پورداوود، ابراهیم و اقبال آشتیانی، عباس،1363، *بیست مقاله محمد قزوینی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات ابن‌سینا.
* تهامی، مرتضی و کاویانی راد، مراد، «تبیین قلمرو و فضای برگزیده در اندیشه و اسطوره ایرانیان باستان»، *تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی*، سال پانزدهم، تابستان 1394، شماره 37.
* *جاماسپی: گزارشِ پارسیگ (پهلوی) یادگارِ جاماسپ*، 1399، گزارش رهام اشه، چاپ نخست، تهران، نشر شورآفرین.
* *جغرافیای استرابو*، 1396، استرابو، ترجمه همایون صنعتی زاده، چاپ دوم، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار.
* حسنی (داعی الاسلام)، سید محمدعلی، 1948، *وندیداد (حصه سوم کتاب اوستا)،* چاپ نخست، دکن، مطبعه صحیفه.
* دریایی، تورج، 1397، *جهان ساسانی*، ترجمه مهناز بابایی، چاپ نخست، تهران، نشر فروهر.
* *دینکرد چهارم*، 1393، پژوهش مریم رضایی، زیر نظر سعید عریان، چاپ نخست، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
* عریان، سعدی، 1391، *متن‌های پهلوی*، چاپ یکم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
* رستگار فسایی، منصور، «فردوسی و هویت شناسی ایرانی در شاهنامه»، فصلنامه نامه انجمن، 1380، شماره 3.
* دریایی، تورج، 1385، *شهرستآن‌های ایرانشهر*، چاپ نخست. تهران، انتشارات توس.
* علی یاری بابلقانی، سلمان، 1394، *تحریر ایلامی کتیبه داریوش بزرگ در بیستون*، چاپ نخست، تهران، نشر مرکز.
* علی بن حسین مسعودی، 1390، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
* *کتاب دینکرد پنجم*، 1388، آوانویسی، ترجمه و... ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات معین.
* *کتاب سوم دینکرد*، 1381، آراستاری، آوانویسی و... فریدون فضیلت، چاپ نخست، تهران، انتشارات فرهنگی دهخدا.
* کزازی، میر جلال‌الدین، 1385، *رؤیا، حماسه، اسطوره*، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
* گازرانی، ساقی، 1398، *آرش کمانگیر(جای خالی داستان آرش در شاهنامه)،* چاپ نخست، تهران، نشر مرکز.
* شهبازی، علیرضا شاپور، 1395، «تاریخ ایده ایران: هویت ایرانی در...» مندرج در کتاب: هویت *ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه و تدوین حمید احمدی، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
* محمد بن جریر الطبری، *تاریخ الطبری،* ج1، الطبع الثانیه، محقق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف.
* محمد بن جریر طبری، 1383، *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، انتشارات اساطیر.
* موسی خورناتسی، 1380، *تاریخ ارمنیان*، مترجم ادیک باغداساریان، چاپ اول، تهران، نشر توسط مترجم.
* موسی داسخورانتسی، 1397، *تاریخ آلبانیایی‌های قفقاز (تاریخ ارّان)،* مترجمان کلثوم غضنفری و جمشید قهرمانی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
* مینوی، مجتبی، 1354، *نامه تنسر به گشنسپ*، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
* نیولی، گراردو، 1387، *آرمان ایران/جستاری در خاستگاه نام ایران*، ترجمه سید منصور سید سجادی، چاپ نخست، تهران، موسسه پیشین پژوه.
* *وزیدگی‌های زاداسپرم*، 1390، نگارش فارسی، آوانویسی، یادداشت و ترجمه محمدتقی راشد محصل، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
* هرودوت*، تاریخ هرودوت*، 1389، ج1، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ نخست، تهران، نشر اساطیر.
* *یشت ها*، 1377،ترجمه ابراهیم پورداوود، چاپ نخست، تهران، انتشارات اساطیر.
* Ammianus Marcellinus. (1911). *the Roman history of Ammianus Marcellinus*. Tr. C. D. Yonge G. Bell and Sons, LTD. London.
* C.H Oldfather.(1989), *Diodorus of Sicily*. Harvard University Press. London.
* Gershevitch,I. (1959). *The Avesta Hymn to Mithra*. Cambridge University Press. Cambridge.
* Elishe,(1982). *History of Vardan and Armenian War*. tr.Robert. W. Thomson. Massachusetts, Harvard University Press, Cambridge.
* Pirart.E.V. (1992). Kayan Yasn(Yasht 10.9-96) L’Origine Avestique des dynastiesmythiques d’Iran.Barcelona.
* Herodian. (1961). *Herodian of Antioch's History of the Roman Empire*, tr. Edward C. Echols. Berkeley and Los Angeles.
* Cassius Dio. (1957). *Dio’s Roman history.* tr. Cary Earnest Pub: William Heinemann London and Harvard University press.

**The foundations of Iranian identity in Iran's national narratives**

First author: **Kolsoum Ghazanfari**

Assistant Prof. of History, University of Tehran, Faculty of Humanities, Department of History

[k.ghazanfari@ut.ac.ir](mailto:k.ghazanfari@ut.ac.ir)

second author: **Saman Rouzbahani**

Master's Student in Ancient Iranian History, University of Tehran, Faculty of Humanities, Department of History

[Saman.rouzbahani@ut.ac.ir](mailto:Saman.rouzbahani@ut.ac.ir)

**Abstract**

Iran's traditional history or Iran's national narratives is historical narratives related to ancient Iran, which ‎were accepted by Iranians as their national and real history before modern historical ‎research‎, in the meantime mythology, epic, history, and oral traditions were mixed together. Most of these narrations, of which Ferdowsi's Shahnameh is the most important, were written in verse or prose from the 4th to the 7th century. In these narratives, Iran's people, borders, and land have a unique historical identity, the roots of which go back to the Avesta era, and in the course of time, it has gradually found other aspects and undergone transformations and changes. The distinguishing feature of this article compared to previous researches is the emphasis on Iran's national history along with other historical evidences, during which the foundations of Iranian identity will be examined in the national narratives of Iranians. In addition, the historical course of these components will be researched in other historical sources. Studies show that Iran's national history emphasizes six main items as components of Iranian identity: Awareness of the common land, race, and sense of ethnic superiority, Iranian religion and worldview.

Key words: National history, Iranian identity, Aryans, Eranshahr.

1. Gnoli, Gherardo,*The idea of Iran: An essay on its origin*, Roma: 1989

   این اثر با عنوان ایده ایران توسط سید منصور سید سجادی به فارسی ترجمه‌شده و در این مقاله ترجمه فارسی آن مورد استفاده قرار گرفته است. چکیده کتاب در قالب یک مقاله در ایرانیکا منتشر شده است و حمید احمدی در کتاب هویت ایرانی، آن را به فارسی ترجمه کرده است. [↑](#footnote-ref-2)
2. Shahbazi, Alireza Shapour, The History of Idea of Iran: 2005.

   ترجمه این اثر توسط حمید احمدی در کتاب هویت ایرانی منتشرشده است. در این پژوهش ترجمه فارسی آن مورداستفاده قرارگرفته است. [↑](#footnote-ref-3)
3. Iranian Identityiii. Medieval Islamic Period

   ترجمه این مقاله توسط حمید احمدی در کتاب هویت ایرانی منتشرشده است. [↑](#footnote-ref-4)
4. *Būmya haptaiʋē* [↑](#footnote-ref-5)
5. karšvar  [↑](#footnote-ref-6)
6. Xvaniraθa [↑](#footnote-ref-7)
7. *Hadayōš* [↑](#footnote-ref-8)
8. *Srīsōg* [↑](#footnote-ref-9)
9. *Farāxkart* [↑](#footnote-ref-10)
10. *Arəzahī* [↑](#footnote-ref-11)
11. *Savahī* [↑](#footnote-ref-12)
12. *Fra-daδafšu* [↑](#footnote-ref-13)
13. *Vīdaδafšu* [↑](#footnote-ref-14)
14. *Vouru.-ǰarəštī* [↑](#footnote-ref-15)
15. *Vouru.barəštī* [↑](#footnote-ref-16)
16. Xvaniraθa [↑](#footnote-ref-17)
17. *airyanəm vaējō* [↑](#footnote-ref-18)
18. *Ahuna Vairya* [↑](#footnote-ref-19)
19. *Arša airiyanąm daiŋhunąm xša* θ*rāti hankeremō* [↑](#footnote-ref-20)
20. *dahyu* [↑](#footnote-ref-21)
21. *Ariya*  [↑](#footnote-ref-22)
22. *Ariya Čica* [↑](#footnote-ref-23)
23. *Har-ri-ia* [↑](#footnote-ref-24)
24. *Ariapithes* [↑](#footnote-ref-25)
25. *Āryānam xšatram*  [↑](#footnote-ref-26)
26. *Ērān*  [↑](#footnote-ref-27)
27. *Aryanām xšaca* [↑](#footnote-ref-28)
28. *Ariana* [↑](#footnote-ref-29)
29. *Paropamisadae* [↑](#footnote-ref-30)
30. *paractacenê* [↑](#footnote-ref-31)
31. *ə̄rān* [↑](#footnote-ref-32)
32. *ʾryān* [↑](#footnote-ref-33)
33. *Tigranakert*. Տիգրանակերտ [↑](#footnote-ref-34)
34. *Zarouhi* [↑](#footnote-ref-35)
35. *Aryabānuk* [↑](#footnote-ref-36)
36. airiia [↑](#footnote-ref-37)
37. *tūiria* [↑](#footnote-ref-38)
38. *sairima* [↑](#footnote-ref-39)
39. *saini* [↑](#footnote-ref-40)
40. *dāhi* [↑](#footnote-ref-41)
41. *dāsi* [↑](#footnote-ref-42)
42. *vanderemainiš* [↑](#footnote-ref-43)
43. زدار به معنی زننده و نابودکننده و کیش زدار به معنای ضد دین و نابودکننده دین است. [↑](#footnote-ref-44)
44. *Satavaēsa* [↑](#footnote-ref-45)
45. *erexša* [↑](#footnote-ref-46)
46. *Airyȏxšuth* [↑](#footnote-ref-47)